

## منظومه خنکارنامه، سروده ۸۷۸ق:

منبعی مهم در تاریخ عثمانی، ظهور مشعشعیان، تاریخ هرمز و بحرین،  
سلاطین قره‌قویونلو و آق‌قویونلو

علی صفری آق‌قلعه\*

### چکیده

منظومه خنکارنامه یا خوانکارنامه سروده میرعلی بن مظفر طوسی، متخلص به «معالی» و «میر معالی» در سال ۸۷۸ق به پادشاه عثمانی، سلطان محمد فاتح پیشکش شده است. خنکارنامه از منابع مهم فارسی در تاریخ عثمانی و تاریخ برخی از سلسله‌های ایران و بین‌النهرین، مانند آق‌قویونلوها و قراقویونلوها و همچنین برخی حکومت‌های محلی، مانند مشعشعیان و حاکمان هرمز و بحرین است، اما به دلیل اطلاعات ناقصی که در فهرست نویسی نسخه منحصربه‌فرد آن ارائه شده، تاکنون در پژوهش‌های مرتبط با تاریخ ایران مورد توجه قرار نگرفته است. در این مقاله به شناساندن سراینده، ویژگی‌های متن و اطلاعات تاریخی و اجتماعی و زبانی مندرج در آن پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: خنکارنامه، میرعلی بن مظفر طوسی، میر معالی، سلطان محمد فاتح، تاریخ عثمانی، تاریخ ایران، مشعشعیان، آق‌قویونلوها، قراقویونلوها، هرمز، بحرین، تلفظ‌های عامیانه

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۸/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۱۷

\* پژوهشگر متون و نسخه‌شناس / alisafari\_m@yahoo.com

## مقدمه

کوتاهی در فهرست نویسی نسخه‌های خطی، از مهم‌ترین عوامل وارد نشدن برخی از متون به چرخه پژوهش‌ها و، در نتیجه، خروج اطلاعات آن‌ها از دسترس پژوهشگران است. یکی از متونی که تاکنون به درستی شناسایی نشده، اثری منظوم در اوزان مختلف قالب مثنوی<sup>۱</sup> با نام خنگارنامه<sup>۲</sup> یا خوانگارنامه<sup>۳</sup> سروده میرعلی<sup>۴</sup> بن مظفر طوسی متخلص به «معالی» یا «میر معالی»<sup>۵</sup> است که در سال ۸۷۸ق<sup>۶</sup> به پادشاه عثمانی سلطان محمد فاتح (حک ۸۴۸-۸۸۶ق) پیشکش شده است.<sup>۷</sup> نام اثر که در متن به هر دو صورت فوق‌الذکر ضبط شده، به احتمال بسیار، برگرفته از واژه «خواندگار»، لقب عام پادشاهان عثمانی است.

تنها نسخه شناخته‌شده این اثر (به نشانی H 1417 کتابخانه موزه طوقاپی سرایی [استانبول]) همان نسخه پیشکش شده به محمد فاتح است.<sup>۸</sup> نسخه را فهمی ادهم قرطای<sup>۹</sup> در خلال معرفی نسخه‌های فارسی کتابخانه موزه طوقاپی سرایی به اختصار شناسانده و صرفاً نوشته که موضوع خنگارنامه، شرح لشکرکشی‌ها، سفرها و پیروزی‌های سلطان محمد

۱. سراینده جز کاربرد چند وزن مثنوی، سروده‌هایی در قالب غزل و قصیده را نیز در جای جای اثر گنجانده است؛ چنانکه در قصیده‌ای در آغاز، تخلص او دیده می‌شود: «بنده معالیست به دعا در پناه شاه | دایم حیات شاه ورا مدعا بود» (گ ۵پ).

۲. به این شکل در این بیت آمده: «مفصل نوشتن نود داستان | به خنگارنامه به نظم روان» (گ ۷۰پ).

۳. نام اثر به این شکل در این بیت آمده: «به خوانگارنامه مرا افتخار | چنانست که عمری در او روزگار» (گ ۴پ).

۴. البته سراینده خود در چند جا اشاره کرده که نامش «شادی» است؛ برای نمونه: «بگفتم شیخ را از تابعانم | غلام عشقم و شادبست نامم» (۱۵۲پ). و نمی‌دانیم مقصودش چیست.

۵. برای جایگاه‌های درج هر دو تخلص او نک. ۱۵ پ، ۴۲، ۵۶، ۶۲، ۶۶ر.

۶. در این بیت: «هشصد و هفتاد و هشت اندر محرم شد تمام | این کتاب از فیض حق و الله اعلم بسلام» (گ ۱۶۸).

۷. در جای جای متن به محمد فاتح اشاره شده است؛ مثلاً در این ابیات: «محمد شهنشاه ابن مراد | به جنگ حسن در زمین فرات» (۵۶ر؛ مشکل قافیه مربوط به متن است)؛ «بگفتم به عدل و به انصاف و داد | بگفتا محمد شه ابن مراد» (گ ۱۱۵پ).

۸. در فهرس مشترک و منابع مورد رجوع ما فقط همین نسخه شناسانده شده است (قره‌بلوط، بی‌تا: ۲۲۰۴).

۹. Fehmi Ethem Karatay (1888-1968).

فاتح است (Karatay, 1961: 59).<sup>۱</sup> دیگران هم که نسخه را ندیده بودند، ناگزیر همان نوشته قرطای را نقل کرده‌اند (برای نمونه نک. ریاحی، ۱۳۶۹: ۱۴۵). در مقاله حاضر، به این نکته خواهیم پرداخت که فقط بخشی از خنگارنامه به رویدادهای سلطنت محمد فاتح اختصاص یافته و حجم قابل توجهی از آن، شامل تاریخ سلسله‌های حاکم در ایران و ضمناً دارای اطلاعات ارزشمند جغرافیایی و اجتماعی از ایران در میانه سده نهم است. در ادامه، به وجوه اهمیت خنگارنامه و اطلاعات تازه آن پرداخته می‌شود و سپس از آگاهی‌های موجود درباره زندگی و شخصیت میرمعالی سخن خواهد رفت و در پایان، فهرستی از مطالب تاریخی مندرج در خنگارنامه ارائه خواهد شد.

### وجوه اهمیت خنگارنامه

مهم‌ترین وجه اهمیت خنگارنامه اطلاعات تاریخی آن است، اما چنانکه خواهیم دید، اطلاعات اجتماعی و زبانی آن نیز قابل توجه و نیازمند بررسی است. برای نمونه، در جایی که راجع به فتح جزیره ایقیری بوز (اغرباز/ اغریبوز)<sup>۲</sup> در سال ۸۷۵ ق بر دست لشکریان محمد فاتح گفتگو به میان آمده، از کاربرد طوب<sup>۳</sup> و در جای دیگر از طوب و دارو<sup>۴</sup> سخن رفته که از کهن‌ترین گزارش‌های فارسی درباره کاربرد توپ جنگی در سرزمین‌های اسلامی است. یا در هنگام گفتگو از سفر به مصر، از قلندرخانه<sup>۵</sup> دمياط یاد شده (۱۵۱-۱۵۱ پ).

۱. برای ترجمه‌مانندی از نوشته قرطای نک. اصفهانیان، ۱۳۵۱: ۳۰۴-۳۰۵.

۲. جزیره‌ای یونانی در دریای اژه است که از سال ۸۷۵ ق به تصرف حکومت عثمانی درآمد و تا سال ۱۸۱۹ م در اختیار آنان بود (درباره جزیره و تاریخ آن نک. خسروشاهی، ۱۳۷۹؛ درباره فتح آن نک. اوزون چارشیلی، ۱۳۶۸ [ب]: ۳۸-۴۲).

۳. در این ابیات: «یکی طوب در وی بینداختند | که بنیاد گبران برانداختند» (گ ۱۰ پ)؛ «نعره طوب از درون بحر می‌آمد برون | آنچنان کز هیبت او کوه گشتی سرنگون» (گ ۱۸۰ پ).

۴. در این ابیات: «کشیدن طوب از قلعه خرنه به جانب قره‌حصار: شهنشاه سلطان محمد چنان | بجمبید و گفتا که باید روان || از تخت خرنه کشیدن تمام | از طوب و ز دارو بوجهی نظام» (گ ۲۵ ر). در اینجا مقصود از دارو، مواد آتش‌زایی است که توپ را با آن آتش می‌کردند.

۵. نسخه: «دیمیات».

همچنین به کاربرد جسر (پل معلق بر کشتی‌ها) در برخی از جنگ‌ها اشاره شده است. سیاه پوشیدن در سوگ به جای کبودپوشی نیز از مواردی است که در متن ما دیده می‌شود.<sup>۱</sup> در بخش ویژگی‌های زبانی، به برخی از واژه‌های کم‌کاربرد و برخی ابزار و جنگ‌افزار اشاره خواهیم کرد؛ اما از جمله مطالب تاریخی می‌توان این موارد را یاد کرد.

### کهن‌ترین گزارش درباره مشعشعیان

از مهم‌ترین بخش‌های اثر، اطلاعاتی درباره سید محمد بن فلاح معروف به مشعشع (سده ۹ ق) و ورود او و فرزندانش سلطان‌علی و شهزاده محسن<sup>۲</sup> به جریان‌های سیاسی سده نهم است. اساس حکومت مشعشع بر پایه خدعه و دورویی بوده است، چنانکه در برابر عامه مردم ادعای مهدویت می‌کرد، اما در برابر قدرت‌های بالاتر - مانند حکام آق‌قویونلو و قراقویونلو - ضمن کتمان این ادعا، آن را به‌صورتی دیگر مطرح می‌کرد (کسروی، ۱۳۳۰: ۲۳-۲۸). اتکاء مشعشع به نیروهای قومی و قبیله‌ای بود و با یاری آن‌ها مناطق گوناگون را اشغال، و هزینه لشکرکشی‌هایش را از راه غارت همان مناطق تأمین می‌کرد. گزارش‌هایی که درباره جابجایی‌های فراوان مشعشعیان و سکونت کوتاه‌شان در مناطق اشغالی در متون ثبت شده، نشان می‌دهد که ظاهراً ساختار حکومت و نبردهای آن‌ها چریکی بوده است.<sup>۳</sup> درگیری‌های سلسله‌های تیموری و آق‌قویونلو و قراقویونلو برای دستیابی به مناطق گوناگون

۱. در این ابیات: «در لباس تعزیت رفت او سیاه | می‌کشیدی آه بس از جایگاه || گفت با خاصان که بر درگاه شاه | تعزیت دارند خلقی در سیاه» (۱۷۳پ)؛ «چون وزیر از در درآمد در سیاه | شاه افتادند و رو بر خاک راه» (گ ۱۷۱پ)؛ «پرده اندر سر کشیدندی سیاه | از برای خاطر خان پادشاه ... تن محقر کردن و در سر سیاه | در فراق مصطفی چون خاک راه» (گ ۱۷۲ر)؛ «دید عالم را سیاه اندرکشید | صور [نسخه: سور] ماتم تا ثریا دردمید» (گ ۱۷۲پ).

۲. نسب مشعشعیان در ادوار بعدی، عمدتاً به همین شهزاده محسن (محسن بن محمد بن فلاح) می‌رسید.  
 ۳. در تذکره شاه طهماسب صفوی هم آمده که در هنگام رهسپاری لشکر عظیم عثمانی به سوی ایران، شاه طهماسب از این شیوه برای رویارویی با دشمن بهره می‌برد. ترکان (از جمله غزها) هم در قرون متمادی همین شیوه را برای غارت ماوراءالنهر و خراسان در پیش گرفته بودند.

نیز به آن‌ها مجال نمی‌داد تا وقت خود را صرف نیرویی مانند مشعشعیان کنند که هنوز خطر چندانی برای آن‌ها نداشت.

مشعشع که به ظاهر با مبانی اعتقادی تشیع اثنی‌عشری کار خود را آغاز کرده بود<sup>۱</sup>، توانست همراهی برخی قبایل عرب بین‌النهرین و مناطق دیگر را جلب کند، اما پس از دستیابی به قدرت، چهره واقعی او تا حدودی نمایان شد. نوشته‌های بر جای مانده او در کتابی با نام کلام المهدی گرد آمده است (نک. سپس). او در نامه‌هایی مندرج در این کتاب که به برخی مخاطبانش نوشته، خود را نماینده امام زمان دانسته است<sup>۲</sup>، اما قرائن گوناگون - از جمله نام همان کتاب - نشان می‌دهد که او خود را مهدی موعود می‌دانسته و پیروانش هم بر این باور بوده‌اند. اتفاقاً در خنکارنامه به ادعای مهدویت او اشاره شده<sup>۳</sup> که ظاهراً کهن‌ترین اشاره متون به ادعای اوست. مشعشع با این نظریه، عملاً برای خود قائل به نوعی ولایت با اختیاراتی تام بود و به همین دلیل خود را مجاز به هر کاری می‌دانست، چنانکه در دوره خود او، پسرش سلطان‌علی که بخش نظامی و اجرایی حکومت را در دست داشت، به غارت خزینه بارگاه امام علی<sup>(ع)</sup> و راهزنی از قافله حججاج و کشتار مردمان شهرهای تصرف کرده خود دست یازید.

حکومت مشعشعیان از آغاز سده دهم و پس از قدرت‌گیری صفویان در ایران رو به زوال نهاد، و به همین دلیل، منابع مکتوب چندانی توسط خود آنان پدید نیامده و دیگر مورخان آن دوره هم چندان به آنان نپرداخته‌اند. تا جایی که می‌دانیم، فقط در دو اثر سده نهم اطلاعاتی

۱. برای نمونه در چند موضع از نامه‌های مندرج در کلام المهدی به همین باور اشاره شده (نسخه ۱۰۲۲۲ مجلس، گگ ۳۲۰ پ، ۳۳۷ ر، ۳۴۹ ر) اما چنانکه کسروی نیز اشاره کرده، ادعای مهدویت مشعشع با اصول تشیع اثنی‌عشری و به‌ویژه زنده بودن امام مهدی<sup>(عج)</sup> در تناقض است (کسروی، ۱۳۳۰: ۲۲).

۲. برای نمونه در پایان یک نامه آورده: «... قوله تعالى اكان للناس عجباً ان اوحينا الى رجل منهم. اشاره الى الولي القائم مقام النبوة في الدرجة الثانية كما قام الصالحون عن الانبياء والمرسلين و كما قام هذا السيد (يعني خود مشعشع) بالنباية مقام ثاني عشر الائمة عليهم السلام» (گگ ۲۶۹ پ-۲۷۰ ر).

۳. در این بیت: «همی‌گفت مهدی منم در زمان | که باشد به غیر من اندر جهان» (گ ۱۰۹ ر). قاضی نورالله نیز تصریح کرده که مشعشع دعوی مهدویت کرد (شوشتری، ۱۳۵۴: ۲/۳۹۵).

درباره مشعشعیان درج شده است: ۱. کتاب کلام المهدی که مجموعه‌ای از آثار کوتاه و نامه‌های سید محمد مشعشع است که اگرچه در آن‌ها محتاطانه به یادکرد عقایدش پرداخته، اما جزئیات اندیشه او را می‌توان از همین اثر به دست آورد<sup>۱</sup>. در کلام المهدی چند نامه خطاب به امیر پیرقلی نوشته شده و کسروی بر این باور است که او باید همان پیربوداق باشد (کسروی، ۱۳۳۰: ۲۴، ۳۰ و...) و اصولاً پیربوداق به دلیل اعتقادات شیعی، از حرکات مشعشع چشم‌پوشی می‌کرد<sup>۲</sup>؛ هرچند که مطابق متن ما، ملک‌زاد گُرد (از همدستان پیربوداق) یکی از لشکریان خود را برای تیر انداختن به سلطان‌علی گسیل کرد و پس از حصول نتیجه، به پیربوداق پیام داد که سلطان‌علی در حال احتضار و زمان برای نبرد مناسب است؛ در نتیجه پیربوداق لشکری را برای جنگ با مشعشعیان فرستاد. سلطان‌علی که زمین‌گیر شده بود، برادرش محسن را جانشین خود کرد و با ده‌هزار لشکری عازم نبرد شد، اما مشعشعیان شکست خورده، سلطان‌علی کشته و برخی سردارانش اسیر شدند. ۲. دومین منبع، کتاب التاریخ الغیائی اثر عبدالله بن فتح‌الله البغدادی معروف به غیاث (زنده در ۸۹۱ق) است که آن را در سال ۸۸۳ق به انجام رسانده و در دو جا از بخش منتشر شده اثر - که شامل مطالبی مرتبط با دوره مورد نظر ما است - اختصاراً به مشعشعیان اشاره کرده است (غیاث، ۱۹۷۵: ۲۷۳-۲۷۶ و ۳۹۰)<sup>۳</sup>.

۱. بخش‌های این اثر در مقاطع زمانی مختلف پدید آمده، چنانکه در نخستین اثر مندرج در متن - که ظاهراً حاشیه‌ای بر کتابی درباره تاریخ زندگی ائمه اثنی عشر است - به سال ۸۵۵ق به‌عنوان تاریخ تدوین آن تصریح شده (نسخه ۱۰۲۲۲ مجلس، گ ۴ر) و در پایان اثر نیز سواد چند نامه به امیر پیرقلی کتابت شده که یکی مورخ ۸۶۲ق بوده است. کسروی بسیاری از مندرجات کلام المهدی را در آغاز تاریخ پانصدساله خوزستان ترجمه و بازنویسی کرده است.

۲. اگر حدس کسروی درباره مخاطب نامه‌ها درست باشد، می‌توان نتیجه گرفت که ظاهراً تداوم حکومت مشعشعیان در سده نهم، بی‌ارتباط با پشتیبانی قدرت‌های غالب منطقه یا تساهل آن‌ها نبوده است. این حدس از آنجا تقویت می‌شود که اصولاً مشعشعیان در محدوده حکومت پیربوداق فعالیت می‌کردند، چنانکه مطابق التاریخ الغیائی، پیربوداق در حدود سال ۸۶۴ق از شیراز به شوشتر راهی شد (غیاث، ۱۹۷۵: ۳۱۶) اما خبری از برچیدن بساط مشعشعیان توسط او در جایی ثبت نشده است.

۳. کتاب تاریخ غیائی در دسترس قاضی نورالله شوشتری (۱۰۱۹ق) بوده و او با تصریح به استفاده از آن، اطلاعات ←

جز این دو اثر سده نهم، در احسن التواریخ (نگاشته ۹۸۵ ق) نیز ذیل شرح رویدادهای سال ۸۵۸ ق به استیلاي سيّد محمد بن فلاح بر حویزه (= هویزه)، دزفول، شستر و جنگ‌های او و استفاده از کتاب استادش ابن فهد در علوم غریبه و ادّعی او مبنی بر اینکه پیشرو<sup>۱</sup> امام مهدی عج است و ایشان به زودی ظهور می‌کنند، اشاره شده و اینکه جهان‌شاه قراقویونلو (حک ۸۴۳-۸۷۲ ق) علی شکر بیگ را به جنگ او فرستاد اما پس از چندی، او را برای جنگ با اوزون حسن (حک ۸۶۱-۸۸۲ ق) بازگرداند (روملو، ۱۳۸۴: ۵۲۴-۵۲۶).<sup>۲</sup> همچنین در ذیل وقایع سال ۸۸۶ ق مطالبی درباره فرمان یعقوب بن اوزون حسن (حک ۸۸۳-۸۹۶ ق) به بایندر بیگ برای قلع و قمع محمد فلاح و طایفه مشعشع آمده است که پس از آن بایندر بیگ به قصد استقلال در سلطنت، از فرمان او سرپیچی کرد (روملو، ۱۳۸۴: ۸۳۸ و ۸۴۱). پس از آن نیز در ذیل رویدادهای سال ۹۰۹ ق به رفتن یعقوب جان بیگ و سلطان مراد نزد سيّد محمد فلاح اشاره شده است<sup>۳</sup> (روملو، ۱۳۸۴: ۹۹۱). یعنی در سه منبعی که تا پایان سده دهم در اختیار داریم، تنها اشاراتی به تاریخ مشعشعیان دیده می‌شود.

تنها کتابی که اختصاصاً به تاریخ مشعشعیان پرداخته و نگاشته یکی از حاکمان مشعشعی است، الرحلة المکیة نام دارد. این کتاب که اثری متأخر است، اندکی پس از سال

→

مشعشعیان را از همان‌جا در مجالس المؤمنین نقل کرده است (شوشتری، ۱۳۵۴: ۳۹۵/۲-۴۰۲)؛ اما ظاهراً به نقد منابع خود پرداخته، زیرا در یک جا ظهور محمد بن فلاح را در سال ۸۴۰ ق پس از مناظره شیخ احمد بن فهد حلّی با علمای بغداد به ترغیب میرزا اسپند بن قرايوسف قراقویونلو (حاکم محلی در بغداد و نواحی؛ د ۸۴۸ ق) دانسته، اما در ذیل یادکرد سادات مشعشع، ظهور او را در سال ۸۲۸ ق ثبت کرده است.

۱. واژه پیشرو ظاهراً در جایگاه یادشده، معنای جلودار و پیش‌قراول لشکر را دارد. این واژه در برخی لغتنامه‌های کهن عربی به فارسی (مانند مقدمه‌الادب) در برابر واژه «مقدمه» آورده شده که یکی از معانی آن طلیعه و پیشرو لشکر است.

۲. از مطالب مندرج در مجالس المؤمنین می‌توان دریافت که مأخذ دیگر قاضی نورالله شوشتری در شرح حال مشعشعیان، همین بخش احسن التواریخ بوده است.

۳. قاعدتاً این سيّد محمد نباید همان مؤسس فرقه مشعشعیان باشد، اما در میان حکومتگران بعدی این سلسله، تا سده یازدهم شخصی به نام محمد نمی‌شناسیم.

۱۱۲۸ق به زبان عربی نوشته شده و رویدادهای این فرقه را از آغاز تا تاریخ فوق‌الذکر در بر دارد. این اثر همراه با اضافاتی در اوایل سده ۱۳ ق به زبان فارسی ترجمه شده و به چاپ هم رسیده است (جزایری، ۱۳۹۶) که یکی از مهم‌ترین منابع، به‌ویژه درباره رویدادهای متأخر مشعشعیان به شمار می‌آید.

با توجه به تاریخ تألیف خوانگارنامه در سال ۸۷۸ق می‌توان دانست که اکنون متن ما کهن‌ترین مرجع شناخته‌شده درباره مشعشعیان است که در برخی از مواضع، اطلاعات منحصر به فرد یا مطالب بیش‌تری نسبت به متون پیشین دارد. مثلاً اشاره به استفاده مشعشع از کتاب استادش ابوالعبّاس احمد بن محمد بن فهد الحلّی (۷۵۷-۸۴۱ق)<sup>۱</sup> در علوم غریبه که میرمعالی از آن با نام «کتاب جفر» یاد کرده است. منابع ادوار بعدی به این کتاب اشاره کرده‌اند<sup>۲</sup> و شیخ آقابزرگ طهرانی در ذیل یادکرد استخراج الحوادث ابن فهد الحلّی، آن را همان کتاب مورد استفاده محمد بن فلاح دانسته است (طهرانی، ۱۴۰۳: ۲/۲۱).<sup>۳</sup> از دیگر موارد مهم متن ما اینکه شاهزاده قراقویونلو الوند بن اسکندر بن قرایوسف در دوره عمویش جهانشاه (۸۳۷-۸۷۲ق) به سوی جزایر و محدوده حکومت مشعشعیان رهسپار شد و مورد استقبال سلطان علی بن محمد بن فلاح قرار گرفت و این دو تن با یکدیگر بسیار انس گرفتند و الوند، مدت چهار ماه نزد سلطان علی ماند (۱۱۸ر-۱۲۲ر). این آگاهی تأیید می‌کند که مشعشعیان از همراهی و پشتیبانی برخی از شاهزادگان قراقویونلو برخوردار بودند.

### اطلاعات تاریخی درباره هرمز و بحرین

از دیگر مطالب تاریخی مهم متن ما، رویدادهای مربوط به بحرین و هرمز است که با توجه

۱. نکته جالب توجهی که کسروی (۱۳۳۰: ۹) نیز به آن اشاره کرده این است که شاگرد دیگر ابن فهد یعنی سید محمد نوربخش کمابیش در همان دوره (سال ۸۲۶ق) ادعای مهدویت کرد.

۲. برای نمونه نک. روملو، ۱۳۸۴: ۵۲۵؛ جزایری، ۱۳۹۶: ۵-۶.

۳. از ابن فهد آثاری بر جای مانده که شماری از آن‌ها چاپ شده، اما از استخراج الحوادث تاکنون نسخه‌ای گزارش نشده است.



به کمبود اطلاعات تاریخی در این زمینه، اهمیت بسیاری دارد. در یک جا به تخت بحرین و هرمز زیر حکومت توران‌شاه و وزیر او طیفور اشاره شده (۷۰-۷۲ پ) و در جای دیگر به اینکه الوند بن اسکندر بن قرايوسف از نزد عمویش جهان‌شاه راهی هرمز شد و توران‌شاه با شنیدن لشکرکشی الوند، اعیان درگاهش را نزد او فرستاد و پس از گفتگوهای، با فرستادن پیشکش، او را متقاعد ساختند که از حمله صرف نظر کند (۱۱۵-۱۱۸ پ). با توجه به دوره مورد نظر در متن ما، این پادشاه هرمز باید فخرالدین توران‌شاه بن قطب‌الدین (حک ۸۴۱-۸۷۵ ق)<sup>۱</sup> باشد. باز در جای دیگر خنکارنامه اشاره شده که پادشاه لحسا به نام اجود بن شهریار<sup>۲</sup>، شخصی به نام زینل زرین‌قبا را به ایلچی‌گری نزد توران‌شاه فرستاد و خراج قطیف را درخواست کرد و پس از مذاکراتی، قرار بر این شد که سالیانه صد هزار درهم/دینار<sup>۳</sup> از مال قطیف به اجود بن شهریار بفرستند و اینکه زینل زرین‌قبا به لحسا بازگشت و قرار را به پادشاه اعلام کرد، اما در این اثناء اجود بن شهریار درگذشت و حکومت آن منطقه به زینل زرین‌قبا رسید (۱۳۱-۱۳۷ پ).

ذکر این نکته اهمیت دارد که در کلام المهدی نامه‌ای نسبتاً بلند به شخصی با خطاب «السلطان توران‌شاه» نوشته شده است<sup>۴</sup> که به احتمال بسیار باید همین توران‌شاه مورد بحث ما باشد. مشعشع در نامه نوشته که به مردمان پیرامونش فرموده تا شماری از احکام و مسائل

۱. درباره نزع او با برادرش بر سر حکومت در سال‌های ۸۴۰-۸۴۱ ق و دخالت تیموریان در این رویدادها، نک. سمرقندی، ۱۳۸۳: ۴۶۴-۴۶۷ و ۴۷۳-۴۷۶. سمرقندی در یادکرد سفر هندوستان در سال ۸۴۵ ق نیز اشاره کرده که در هرمز به خدمت والی آنجا فخرالدین توران‌شاه رسید (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۵۱۳). اشاره دیگری هم به او و جانشینانش در الضوء اللامع لاهل القرن التاسع دیده می‌شود (سخاوی، ۱۴۱۲: ۴۵/۳). با سپاس از دکتر محمّدباقر وثوقی برای رهنمونی به این منابع.

۲. چنانکه دکتر وثوقی به نگارنده یادآور شدند، این شخص باید اجود بن زامل بن جبر (۸۲۱-۹۱۲ ق) از حکام بحرین باشد (نک. نیمدهی، ۱۳۹۴: ۳۹۰).

۳. واحد در متن یاد نشده است.

۴. آغاز نامه چنین است: «اما بعد فيعلم السلطان توران‌شاه انا نحن اليوم بخير كما يسر الصدّيق و يغم العدو بحمد الله...».

دینی را رعایت کنند<sup>۱</sup> و در همانجا به عقیده اثنی عشری خود اشاره کرده است. سپس با اشاره به افزایش ظلم در سرزمین‌های اسلامی، در پایان نامه نوشته که: «فلاجل هذا وجب فی الحکمة ظهور مهدی من وُلد الرسول یرفع الظلم و الجور و ینشر ولاته فی الارضین و یجمع الملک و المذاهب علی قانون القرآن...» (نسخه ۱۰۲۲۲ مجلس، گ ۳۴۶-۳۵۱ ر). نمی‌دانیم این نامه به چه منظور نوشته شده است. آیا پاسخ به مؤاخذه یا پرسشی یا دعوت به باوری بوده است؟

### ارزش ادبی و مسائل زبانی خنگارنامه

منظومه خنگارنامه علی‌رغم اشتغال بر اطلاعات تاریخی و اجتماعی ارزشمند، از دیدگاه ادبی بسیار ضعیف و پر از مشکلات وزن، قافیه و حتی مشکلات املائی فراوان است. خود میرمعالی در قصیده‌ای در اوایل متن (۴۱پ) گفته که به شاعری مشتبه نبوده و صرفاً اشارتی غیبی او را بر آن داشت تا خنگارنامه را بسراید:

گر ز آنچه نیست بنده مشهور به شاعری  
اَمّا ز غیب اشارتم آمد که آشکار  
القباب هفت کشور و فتح شه زمان  
سلطان محمد آن شه غازی کامکار  
آور به نظم و نثر که من بعد در جهان  
قایم ظهور اوست به معنی ذوالفقار  
یکی از ویژگی‌های زبانی خنگارنامه، کاربرد صورت‌های گفتاری (مانند: بجمبید/بجنبید؛ کله‌خول/کله‌خود) در خلال ابیات است، به گونه‌ای که می‌توان گمان برد میرمعالی این موارد را شنیداری آموخته و با صورت نوشتاری آن‌ها آشنا نبوده است. برای نمونه، در برخی از

---

۱. مشعشع در نامه به احکام مورد نظرش اشاره کرده و بعضاً مواردی بدیهی و ابتدایی را توضیح داده که معمولاً در نامه‌ای خطاب به یک پادشاه، توهین‌آمیز است و این نشانگر ناآشنایی او با قواعد خطاب با پادشاهان است. حتی یادکرد این موارد نیز نشانگر نوعی خامی است؛ چنانکه به قول کسروی: «با همه لاف‌هایی که سیدمحمد از دانش و فهم می‌زند و خود را داناترین مرد روی زمین (اعلم اهل الارض) می‌خواند، از سخنانش پیداست که مرد بسیار نادان و کودنی بوده، از آگاهی‌هایی که هر باسوادی باید داشته باشد هم بی‌بهره بوده است...» (کسروی، ۱۳۳۰: ۳۹).

ابیات، واژه‌های حاوی قاف و غین را با یکدیگر قافیه کرده است<sup>۱</sup>:

ز خاکی خراسان ز ملکِ عراق      بجمیید قافیله<sup>۲</sup> با درد و داغ  
(۱۱۰پ)

بگفتند الاها به سیف عتیق      ز نندت به تیر و کشندت به تیغ  
(۱۱۱پ)

نیز طا و تا را با یکدیگر قافیه کرده است:

به ملک عرب در کنار فرات      یکی شهر دیدم به عیش و نشاط  
(۱۰۸پ)

حتی در چندین مورد، «طا» یا «تا» را با دال قافیه کرده است:

گرفتند بصره به عیش و نشاط      به شادی نشستند و کام و مراد  
(۱۱۰پ)

این گونه شواهد می‌تواند نشانگر آن باشد که میر معالی نه تنها شناختی از قواعد شعری نداشته، بلکه از خواندن و نوشتن نیز بهره‌چندانی نداشته یا اصولاً بی‌سواد بوده است. به‌ویژه که نسخه موجود از خنگارنامه، همان نسخه اهدایی به سلطان محمدفاتیح است که قاعدتاً نباید دارای اینگونه اشتباهات باشد. بنابراین، می‌توان در اینجا دو حدس زد: ۱. سراینده اندکی خواندن و نوشتن می‌دانسته و مسوده متن را با همان سواد شکسته‌بسته خود کتابت کرده و هنگام پیشکش به پادشاه، متن را برای کتابت به یک خوشنویس سپرده و آن شخص هم هرچه در نوشته میر معالی بوده، عیناً منتقل کرده است. ۲. سراینده کلاً خواندن و نوشتن نمی‌دانسته، و ابیات را برای کسی می‌گفته و او آن‌ها را همانگونه که از سراینده می‌شنید، می‌نوشته است. البته با توجه به برخی اشتباهات املائی، حدس نخست را بهتر می‌توان پذیرفت، زیرا چگونگی اشتباهات املائی (مانند نوشتن سخره به جای صخره [گ ۱۴۹پ و ۱۵۰ر] یا زینل عابدین به جای زین العابدین [ر ۱۴۴]) چنان است که کاتبی با سواد متعارف

۱. البته برخی از این موارد می‌تواند نشانگر نوعی تلفظ نزدیک به هم در این حروف در زبان سراینده ما نیز باشد که بررسی دقیق آن‌ها باید توسط متخصصان این فن صورت گیرد.

۲. بجنید قافله.

نیز قطعاً مرتکب آن‌ها نمی‌شود. از سوی دیگر، خنکارنامه دارای بیش از ۵۰۰۰ بیت است و سرایش و کتابت هم‌زمان این تعداد از ابیات، مستلزم اجیر کردن یک کاتب برای مدتی طولانی بوده است.

البته باید توجه داشت که برخی از صورت‌های تلفظ میرمعالی می‌تواند نمایانگر چگونگی تلفظ واج‌ها و واژه‌ها در میان عوام طوس (یا آناتولی) در سده نهم باشد. بنابراین، در پرداختن به این موارد باید احتیاط کرد. چون نسخه‌های آثاری با کاربرد تلفظ‌های عامیانه، آن هم از سده نهم معمولاً به دلیل ضعف‌های گوناگون، در ادوار بعدی انتساخت نمی‌شدند، نسخه ما از این نظر، نمونه‌ای استثنایی به شمار می‌آید و می‌تواند در پژوهش تلفظ‌های عامیانه، مورد بررسی متخصصان قرار گیرد.

کاربرد فراوان واژه‌ها یا تعابیر مربوط به جنگ و جنگ‌افزارها، می‌تواند نشانگر آن باشد که میرمعالی با فنون جنگی آشنا و شاید خود سرباز بوده است. برخی از واژه‌ها و تعبیرات خنکارنامه جزو موارد کم‌کاربرد یا کهن‌ترین کاربردهای شناخته‌شده آن‌ها در متون فارسی است که شماری از آن‌ها به ترتیب الفبایی چنین است: بزن (مرد دلاور و جنگی؛ گگ ۲۸، ۲۹، ۷۳، ۸۳) که جزء «بزن» امروزه نیز در تعبیراتی چون «بزن بهادر» دیده می‌شود؛ پالهنک (۷۳پ)؛ تخش (۶۹، ۱۸۰پ)؛ تگار (آذوقه برای لشکریان؛ ۸۵، ۸۶)؛ توفک (تفنگ؛ ۶۹، ۱۸۰پ)؛ رشنیق (در برابر سیدنسب؛ ۱۶۲پ)؛ سیوک‌مایه (سبک‌مایه؛ ۷۴)؛ سندلی (صندلی برای نشستن؛ ۱۸۲ر)؛ سنگ‌یده (سنگی طلسم‌مانند برای باران؛ ۱۰۰ر)؛ سورنک<sup>۱</sup> / سورنگ؟ (ظاهراً نوعی منجنیق؛ ۷۶ر)؛ شش‌پر (۶۸پ)؛ طوب (توپ جنگی؛ ۱۱پ؛ ۶۹، ۱۸۰پ)؛ قزاق<sup>۲</sup> (۱۳۰پ)؛ قطاس (کژگاو، پرچم؛ ۹۲پ)؛ قفادار (از ملازمان؛ ۱۲۶پ)؛ کجین (گونه‌ای کژآگند؛ ۳۵، ۹۸پ)؛ کله‌خول (کله‌خود؛ گگ ۲۷،

۱. مدخل «بزن» به همین معنی در لغتنامه دهخدا بدون شاهد درج شده است.

۲. در این بیت: «به یک بار سورنک انداختند | که بنیاد بارو برانداختند».

۳. در این بیت: «که ناگه برآمد ز پی پیربداق | هزارش سواری مکمل قزاق». که ظاهراً از کهن‌ترین کاربردهای این نام در متون فارسی و البته در اینجا با زای غیر مشدد است.

۲۹پ، ۳۲پ و...؛ کندر (سلاحی بوده و قلابی داشته و ظاهراً در لغتنامه‌ها ثبت نشده است؛ ۳۲پ، ۳۴ر، ۳۵ر)؛ کندلان/کنده‌لان (۳۶ر، ۴۴پ، ۴۶پ، ۱۸۰ر)؛ طوب و دارو<sup>۱</sup> (گ ۲۵ر)؛ فروهوفتن (دمیدن در کره‌نای؛ ۴۵ر)؛ یسل بستن (۵۳ر، ۵۷ر و...).

### زندگی و شخصیت میرمعالی

در منابعی که مورد بررسی ما قرار گرفت، اطلاعاتی درباره میرمعالی موجود نیست و آنچه از او می‌دانیم، منحصر به آگاهی‌هایی است که در خلال خنکارنامه آورده است. او در بخش مبسوطی از اواخر اثر به شرح سفر خود از طوس تا روم (اناطولی) پرداخته و در ابیات آغازین این بخش، از خود و برادرانش چنین یاد کرده است:

منم ابن مظفر میرعلی نام      به وادی فنا افکنده ایام  
وطن هیچست و شهرم مشهد طوس      نمی‌لافم از آنجا می‌زنم کوس  
اخئی اکبر من سید احمد      امیر محمود بعد او سرآمد ...  
به نظم و نثر اگر آید ضمیرم      معالی در تخلص هم فقیرم  
(۱۳۸ر)

پس نام او میرعلی بن مظفر و اهل مشهد طوس بوده و دو برادر به نام‌های سیداحمد و امیرمحمود داشته است. سال زادن او را نمی‌دانیم، اما در چند جای اثر، به پیری خود اشاره کرده است:

عمرم گذشت و پیر شدم در دعای شاه      اما معالیم به سخن تیغ آبدار  
(۴۲ر)  
امید جوانی به پیری رسید      مرا از جوانیست پیری پدید<sup>۲</sup>  
(۵۹ر)  
شدم پیر و اندر دعایم جوان      به یمن شهنشاه خنکارخان  
(۱۶۸ر)

۱. در اینجا مقصود از دارو، مواد آتش‌زایی است که توپ را با آن آتش می‌کردند.

۲. نسخه: «مراد از جوانیست پیری ندید».

اگر او را در تاریخ سرایش اثر (۸۷۸ق) پنجاه ساله هم فرض کنیم، زادن او در یکی دو دهه آغاز سده نهم خواهد بود. میرمعالی به تاریخ آغاز سفرش از طوس اشاره نکرده، اما در جایی از افزوده‌های پایان نسخه که به تاریخ فتح طوقات (توقات)<sup>۱</sup> در سال ۸۷۷ق پرداخته، عرض حالی خطاب به محمد فاتح سروده و گفته که بیست و یک سال در سایه او بوده است:

بیست و یک سال است کاندر سایه سلطان دین شاکرم اندر دعا بر خاک می‌مالم جبین  
(۱۸۳پ)

اگر این ۲۱ سال را از همان سال ۸۷۷ق در نظر بگیریم، پس میرمعالی باید از سال ۸۵۶ق در خدمت محمد فاتح بوده باشد. اما ظاهراً او در این عدد اغراق کرده یا منظور دیگری داشته، زیرا در شرح سفرش از طوس تا روم، به اقامت یک‌ساله‌اش در شهر حلب و عاشق شدن بر یک جوان اشاره کرده و گفته که آن جوان در ۸۶۰ق درگذشت و میرمعالی از آنجا راهی روم شد. بنابراین، فاصله سال رهسپاری از حلب تا سرایش خنکارنامه هجده سال خواهد بود.

میرمعالی خواسته یا ناخواسته، تصویری نسبتاً روشن از موقعیت اجتماعی و شخصیت خود در منظومه‌اش آورده است. اصولاً صاحب مال و مکتبی نبوده و به هر شهری می‌رسیده، به دلیل سیادتش انتظار رعایت از جانب بزرگان را داشته است. او با دو گیسوی بافته در زی سادات می‌گشته، چنانکه در شرح سفرش به مراغه، توصیفی از خودش را از زبان شخصی به نام امیر زین العابدین آورده که حتی گویای روحیات او نیز می‌تواند باشد:

امیری بود زینل عابدین<sup>۲</sup> نام به میرحاجش برادر گفت<sup>۳</sup>: ای خام  
ز جنس ماست این شوریده مجنون که می‌آید؛ برو دریابش اکنون  
نگه کردم که نوری از جبینش گرفته از یسار و از یمینش

۱. توقات که در میانه منطقه شمالی ترکیه کنونی و در جنوب دریای سیاه قرار دارد، از اواسط سده نهم در تصرف عثمانیان بود، اما در سال‌های ۸۷۵-۸۷۶ق توسط اوزون حسن آق‌قویونلو اشغال و ویران شد (بیازن، ۱۳۸۳: ۵۶۹) و چنانکه از متن ما برمی‌آید، عثمانی‌ها یک سال بعد، آن را دوباره تصرف کردند.

۲. مشخص است که زین العابدین مد نظر است.

۳. یعنی به برادرش میرحاج گفت.

دو گیسو بافته افتاده بر جا      طریق سنت آبا و اجدا  
نباشد در تبارش هیچ بحثی      ز انوار سیادت نور محضی<sup>۱</sup>  
دویدم در زمان پابوس کردم      چو سر برداشتم دست بوس کردم<sup>۲</sup>  
در آغوشم گرفت و کرد خاموش      ز بوی عشق من او گشته مدهوش  
(۱۴۴-۱۴۴پ)

اینکه گفته امیر زین العابدین از بوی عشق من مدهوش گشته، نشانگر سلیم دلی او تواند بود. میر معالی سفر طولانی خود را قلندری وار آغاز کرده و در میانه راه، نزد پادشاهان یا امرا می رفته و از آن‌ها خرج راهی می گرفته یا در خانگاه‌ها و ضیافت‌خانه‌ها سکنی می گزیده است. با توجه به پایان اثر که او را در سنین پیری، ساکن در خانگاهی در قونیه نشان می دهد، ظاهراً دیگر یارای گذران به این شیوه را نداشته است و به همین دلیل خنکارنامه را سروده تا از سلطان محمد فاتح یاری بجوید.

#### سفر میر معالی از مشهد طوس تا قونیه

چنانکه اشاره شد، میر معالی در اواخر خنکارنامه (از ۱۳۷پ تا پایان نسخه) پس از گزارش رویدادهای تاریخی، به شرح احوال و مسیر سفرش از مشهد طوس تا آناتولی پرداخته و از این گزارش برمی آید که وی در مسیر خود به سفر حج نیز رفته است. او در توصیف شهرهایی که از آن‌ها گذشته، به پادشاهان و حاکمان آن‌ها اشاره کرده که از نظر شناسایی تواریخ محلی می تواند سودمند باشد. در دنباله، مسیر سفر او و اشخاصی را که با آن‌ها دیدار داشته با ارجاع به برگه‌های نسخه نقل می کنیم:<sup>۳</sup>

احوال وداع وطن و اشاره به نام و نسب و یادکرد برادرانش و جدا شدن از دختری که

۱. قافیه چنین (بحث - محض) است.

۲. قافیه مشکل دارد.

۳. ضبط اعلام در این مقاله، مطابق نسخه موجود است که در برخی موارد، ممکن است با ضبط رایج آن‌ها مطابق نباشد. تا جایی که مجال بود، صورت متعارف این موارد را یاد کردیم، اما نیاز به بررسی دقیق تر هست.

نشان کرده او بوده<sup>۱</sup> (۱۳۷پ)؛ سفر به استرآباد و جوی باری گرگان برای دیدار از برادرش و دو پسر او (۱۳۹ر)؛ سفر به شهرستان ساری و دیدن شاه آن شهر، محمدخان و اقامت چهل روزه اش در آنجا (۱۳۹پ)؛ دیدار شهر آمل (۱۴۰ر)؛ سفر رستمدر و گرفتن مرکب از ملک آنجا (۱۴۰پ)؛ رسیدن به شهر لاهیجان و دیدن شاه گیلان، محمدخان و وزیر او فرخ زاد (۱۴۱ر)؛ سفر اردویل (اردبیل) از راه استاره (ظ: آستارا) و خلخال و سفیاباد؟ و دیدار با شیخ جعفر در اردبیل و گرفتن اسب و زین از او (۱۴۱پ-۱۴۲ر)؛ گذشتن از آب کرآب ارس و دیدار از شماخی (۱۴۲ر)؛ دیدار با خلیل الله شروانشاه (۱۴۲پ)؛ رفتن سوی سرخاب و تبریز و پذیرایی شدن توسط یکی از صوفیان به نام سید محمد (۱۴۳ر)؛ دیدار شام قزان (شعب غازان) و رسیدن به مراغه و پذیرایی شدن توسط امیر زین العابدین و برادرش میرحاج (۱۴۴ر-۱۴۴پ)؛ سفر بغداد از راه کردستان و رسیدن به بغداد (۱۴۵ر-۱۴۵پ)؛ سفر کربلا و مشهد امام علی<sup>ع</sup> (۱۴۵پ-۱۴۶ر)؛ سفر شام همراه با کاروانی که از کردستان راهی شده بود و رسیدن به دمشق و دیدار جامع بنی امیه و داستان بنای آن و دیدار بیت المقدس و صخره الله (۱۴۶ر-۱۵۰پ)؛ سفر مصر از راه رمله و رسیدن به دمیاط<sup>۲</sup> با کشتی و دیدار قلندرخانه آنجا (۱۵۱ر-۱۵۱پ)؛ اشاره به شیخ ابراهیم دوسوخی (دسوقی)؛ ۱۵۱پ-۱۵۲ر)؛ سفر اسکندریه برای دیدار خانقاه شیخ عبدالرزاق و اقامت ده روزه در آن (۱۵۲پ-۱۵۳ر)؛ سفر مصر و دیدار از مزار محمد بن ادریس الشافعی (۱۵۳ر-۱۵۴پ)؛ سخن در بیان سلطان مصر (۱۵۴پ-۱۵۵ر)؛ سخن در بیان حاجیان و سفر مکه و بیان منازل سفر و مناسک (۱۵۵ر-۱۵۸ر)؛ بازگشتن از عرفات و فرود آمدن در بازار منا (۱۵۸ر)؛ سفر مدینه (۱۵۸ر-۱۵۹ر)؛ وداع سفر مکه (۱۵۹ر-۱۵۹پ)؛ سفر حمص<sup>۳</sup> و طرابلس (۱۵۹پ-۱۶۱ر)؛ سفر جبل [عامل] و شش ماه اقامت در آنجا (۱۶۱ر-۱۶۱پ)؛ سفر حلب

۱. در این بیت: «نشانم بود و دختر همچو ماهی | که رویش دیدمی شب گاهگاهی» (۱۳۸ر). و در اینجا منظور،

دختر خودش نیست زیرا در دنباله می گوید: «به کام خود از او کامی ندیده | ز عمر خود سرانجامی ندیده».

۲. نسخه: «دیمیات».

۳. نسخه: «حمس».



و یک سال اقامت در احسان‌سرای آنجا و قصه عاشق شدن بر جوانی در آن شهر و مردن آن جوان در سال ۸۶۰ق (۱۶۱-۱۶۳پ)؛ سفر روم و راهی قونیه شدن و دیدار پادشاه آنجا ابراهیم (۱۶۴-۱۶۵پ)؛ اقامت در یک خانگاہ (ظاهراً متعلق به مولویه) و دیدار با امیر سید محمد (۱۶۵-۱۶۷پ)؛ ستایش از سلطان محمد فاتح و ختم کتاب (۱۶۸ر).

### رویدادهای تاریخی

شرح زندگی و سفر میرمعالی در پایان اثر آمده، اما بخش اصلی خنگارنامه که شامل رویدادهای تاریخی ایران و آناتولی در سده نهم است، پیش از بخشی یادشده درج شده است. چون اطلاعات آن در مواردی دارای اهمیت ویژه است، و متن آن هنوز منتشر نشده، اصلی‌ترین اطلاعات تاریخی آن را با ارجاع به شماره برگه‌های نسخه در زیر می‌آوریم تا پژوهشگران از آن‌ها آگاهی یابند. قاعدتاً بررسی دقیق‌تر رویدادها و اعلام باید توسط پژوهشگران تاریخ صورت گیرد.

اشاره به فتح قسطنطنیه به دست محمد فاتح و یادکرد محمودپاشا<sup>۱</sup> (گ ۶-۸ر)؛ توصیف ایاصوفیه و بناهایی که به فرمان سلطان محمد بنا شده بود و اشاره به کفایت محمودپاشا (گ ۸-۹پ)؛ فتح موره<sup>۲</sup> و ارنه‌وود و گرفتن حصار طربزون و تصرف افلاق<sup>۳</sup> (گ ۹-۱۰پ)؛ فتح مدرلی<sup>۴</sup> و لاس و بوسنه و ایقری‌بوز (گ ۱۰-۱۲ر)؛ تصرف و ویران کردن طوقات توسط اوزون حسن و نبرد مصطفی بن محمد فاتح با او و سپس ماجرای

---

۱. محمودپاشا (د ۸۷۹ق) وزیر با کفایت سلطان محمد فاتح، نقش مهمی در پیروزی‌های جنگی و اداره امور امپراطوری عثمانی داشته است. او در دو نوبت و جمعاً ۱۵ سال صدر اعظم عثمانی بود که نخستین دوره آن در سال ۸۵۷ق بوده است (شمعی، ۱۲۶۷: ۱۷).

۲. در احسن التواریخ ذیل رویدادهای سال ۸۸۵ق به تسلیم شدن فرنگیان و قبول جزیه و تسلیم قلاع موره اشاره شده است (روملو، ۱۳۸۴: ۸۳۹) اما این رویداد نمی‌تواند با رویداد مورد اشاره در متن ما یکی باشد.

۳. منطقه‌ای که اکنون در جنوب کشور رومانی قرار دارد.

۴. در احسن التواریخ ذیل رویدادهای سال ۸۶۶ق گفته شده که محمد فاتح پس از غزای افلاق، برای فتح جزیره مدلی (از جزایر یونان) راهی شد (روملو، ۱۳۸۴: ۶۱۹-۶۲۱).

رهسپاری علی بیگ، قراول محمد فاتح به جنگ اوزون حسن که با جزئیات به آن پرداخته شده است (۱۲-۲۰پ)؛ لشکرکشی محمد فاتح و محمودپاشا به سوی دیاربکر (۲۰پ-۲۱پ)؛ فرستادن سمن ساسی جاسوس از سوی اوزون حسن به لشکرگاه محمد فاتح و لو رفتن او و گفتن اخبار اوزون حسن به محمد فاتح و بازگرداندن او نزد اوزون حسن (۲۱پ-۲۵ر)؛ کشیدن طوب (توپ) از قلعه خرشنه به سوی قره حصار توسط محمد فاتح و سپردن آن شهر به شاهزاده بایزید و گذشتن از ویرانی های طوقات و رسیدن به سیواس و محاصره و به طوب بستن قره حصار و تسلیم شدن امیر آن شهر که دارا نام داشت (۲۵-۲۶پ)؛ گریختن فرخ جمال - پسر جهانگیر - از قلعه و گرفتار شدن به دست مظفر و بردن او نزد محمد فاتح و سر سپردن فرخ جمال (۲۶پ-۲۷پ)؛ مشورت محمد فاتح با محمودپاشا برای گذشتن از آب فرات و موافقت او با این تصمیم و جسر بستن<sup>۱</sup> بر فرات و گذشتن بخشی از لشکریان عثمانی به فرماندهی عمر بیک و داود بیک از فرات و خیردار شدن اوزون حسن از موضوع و آمدن لشکریان او در رکاب فرزندش اوغرلو محمد همراه با خلیل و خورشیدبیک و شکست عثمانیان (۲۷پ-۲۹پ)؛ جنگ محمودپاشا و گریختن اوغرلو محمد (۲۹پ-۳۱ر)؛ گذشتن محمد فاتح و فرزندانش شهزاده مصطفی و بایزیدخان همراه با محمودپاشا از آب فرات برای جنگ با اوزون حسن و فرزندش اوغرلو محمد و پیروزی عثمانیان<sup>۲</sup> (۳۱ر-۳۶ر)؛ ماجرای کشتن اسیران ترکمان و بخشیده شدن مقصود و زینل بن اوزون حسن (۳۶ر-۳۸پ)؛ فرار اوزون حسن از لشکرگاه و فرستادن افرادی به جستجوی او که بی ثمر بوده است (۳۸پ-۳۹پ)؛ بازگشتن محمد فاتح به قسطنطنیه و قاصیده میرمعالی در ثنای او (۴۱ر)؛ فرمان محمد فاتح به فرزندش جم سلطان مبنی بر گذشتن از آب و رفتن به روم ایلی از راه بیلاق ادرنه و رسیدن به قسطنطنیه و یادکرد قاضی عسکر عثمانی به نام «ویلدان» (۴۲ر-۴۴ر)؛ شکار کردن شهزاده جم در بیلاق ادرنه (۴۴ر-۴۵پ)؛ رفتن ایلچی محمد فاتح به انکروس برای عقد صلحنامه یا اشغال آن منطقه و ایلچی فرستادن شاه انکروس نزد

۱. در جای دیگر (گ ۱۲۶ر) نیز از بستن جسر بر روی خندق قلعه سیرجان سخن رفته است.

۲. در این بخش، به تفصیل از نبردهای تن به تن شاهزادگان و پهلوانان سخن رفته است.

محمد فاتح برای صلح (۴۵پ-۴۷ر)؛ رفتن ملک‌شاه رومی از سوی محمد فاتح برای تجسس و یافتن اوزون‌حسن و نشان گرفتن از او در دیاربکر (۴۷ر-۴۹ر)؛ ایلچی فرستادن سلطان مصر نزد محمد فاتح و پذیرایی از فرستادگان او و خلعت بخشیدن به آن‌ها (۴۹ر-۵۳ر)؛ ایلچی فرستادن اوزون‌حسن نزد محمد فاتح برای صلح و درخواست آزادی یوسف و زینل و فرخ‌جمال و شرط نهادن محمد فاتح و فرستادن علی بن ملا فناری به ایلچی‌گری نزد اوزون‌حسن و پذیرایی از او در تبریز و پذیرفتن شروط و از جمله فرستادن دختری به نام سیرخاتون برای وصلت با شاهزاده بایزید بن محمد فاتح (بعدها سلطان بایزید؛ حک ۸۸۶-۹۱۸ق) و ازدواج این دو با یکدیگر (۵۳ر-۵۶ر)؛ ماجرای جاسوس فرستادن از سوی قوم بغداد/بقدان<sup>۱</sup> برای آگاهی از نتیجه جنگ محمد فاتح و اوزون‌حسن و فرمان محمد فاتح به غارت آن شهر و شکست خوردن اوزون‌حسن و بازگشتن جاسوسان بقدان و خبر دادن از نتیجه جنگ و اظهار انقیاد آنان و بازگشت محمد فاتح به قسطنطنیه و آگاهی یافتن از این که اهل بغداد خیانت کرده‌اند و فرمان دادن به غارت بغداد و لشکر فرستادن و فتح و یغمای آن مناطق (۵۶ر-۵۹ر)؛ فرستادن لشکر به سرداری علی بن میخال و گذشتن از تونه و برقرات و رسیدن به سرحد لات و ملات برای فتح شهر ورات و انکروس (۵۹ر-۶۳ر)؛ یادکرد قاضی عسکر عثمانی، علی بن ملا فناری که مطابق متن، اهل روم بوده و در سمرقند به شاگردی ملا علی قوشچی رفته و سرانجام از استادش خواسته تا از سلطان ابوسعید گورکانی اجازه سفر او به روم را بگیرد و ابوسعید نیز او را با نامه و هدایا نزد محمد فاتح فرستاده است و پس از رسیدن به روم، او را سمت قاضی عسکری داده‌اند (۶۳ر-۶۴پ)؛ تسلیم کردن سیناب (سینوپ) توسط حاکم آن اسماعیل بن اسفندیار و اختصاص دادن جایی از ینکی شهر به او برای گذران عمرش در پیری<sup>۲</sup> (۶۴پ-۶۶ر)؛ نزول کردن

۱. در اثمار الحدائق آمده که بغداد جزو مناطق ضمیمه شده به ممالک عثمانی توسط محمد فاتح بود (شمعی،

۱۲۶۷: ۹). این سرزمین همان ترانسیلوانیا است که امروزه بخشی از کشور رومانی به شمار می‌آید.

۲. قصد تصرف ولایت طرابزون توسط محمد فاتح در احسن التواریخ ذیل رویدادهای سال ۸۶۳ق یاد شده و به

همین درگیری‌های میان اسماعیل بیگ بن اسفندیار و تسلیم شدن او و ارزانی کردن ینگی شهر به او اشاره شده است

(روملو، ۱۳۸۴: ۵۸۸-۵۸۹).

میرمعالی در بورس و توصیف عمارات خیریّه سلطان بایزید بن مراد (۷۹۱-۸۰۴ق) در آن شهر (۶۶-۶۷پ)؛ اشاره به سلطان مراد بن محمّد (حک ۸۲۴-۸۴۸ق) و جنگ او با نیکو<sup>۱</sup> و فتح کوس او<sup>۲</sup> و اشاره به جسر ارکنه<sup>۳</sup> از بناهای او و اشاره به گور سلطان مراد در بورس و دیدن او در بهشت در خواب (۶۷-۷۰پ).

در این بخش، فصلی با این عنوان گشوده شده است: «در بیان پادشاهان ماضی و احوال گذشته» (۷۰-۷۲پ) و در مقدمه آن، اشارتی کوتاه به این موارد شده است: ظهور تمرخان (تیمور گورکانی) و شکست دادن منصور شاه در شیراز و فرار سلطان احمد [جلایر] از بغداد و پادشاهی قریسف (قره یوسف) ترکمان و فرزندش اسکندر و شکست آنان از شاهرخ تیموری و نشستن شاهرخ در سرخاب تبریز و اشاره به امیر شماخی خلیل و یادکرد شاهزادگان تیموری و ظهور مشعشعیان و اشاره به تخت بحرین و هرمز که توران شاه در آن حکومت داشت و طیفور وزیرش بوده و اشاره به پادشاهان مناطق دیگر (۷۰-۷۲پ).

سپس با تفصیل بیش تر از موارد زیر سخن رفته است:

ظهور تیمور از ترکستان و آمدن به خراسان و شیراز و جنگ با شاه منصور (۷۲پ-۷۴پ)؛ الچی فرستادن به بغداد نزد سلطان احمد جلایر و گریختن سلطان احمد، و اشغال بغداد توسط تیمور و رهسپار شدن او به حلب و تسلیم شدن مردمان آن شهر و، سپس، هجوم او به دمشق و اشغال آن شهر پس از مقاومت مردم و رفتن سوی یونان زمین و گشودن صلح آمیز آنجا (۷۴پ-۷۷ر)؛ الچی فرستادن تیمور نزد سلطان بایزید بن مراد (۷۹۱-۸۰۴ق) مبنی بر آنکه قصد جنگ و آمدن به سرزمین او را ندارد و پاسخ تند بایزید به تیمور و پاسخ دوباره تیمور و رفع دشمنی و بازگشتن تیمور به سمرقند و لشکرکشی او از آنجا به دلی (دهلی) و اشغال آن شهر و رهسپاری وی به چین و وفات او در راه (۷۷-۷۹پ)؛ پادشاهی شهرخ (شاهرخ تیموری؛ حک ۸۰۷-۸۵۰ق) و هدیه فرستادن سلطان مراد بن

۱. ظاهراً از پادشاهان یا سرداران مسیحی بوده است.

۲. کوش آدا؟

۳. رود بزرگی در ادرنه است.

محمد (حک ۸۲۴-۸۴۸ق) به همراه ایلچی و چهل تن از غلامان خاص او نزد شاهرخ به تهنیت پادشاهی و فرستادن شاهرخ ایلچی را با هدایا (۷۹پ-۸۱پ)؛ ایلچی فرستادن شاه گیلان، کیامر، نزد شاهرخ به تهنیت پادشاهی و اشاره به شهنشاه ساری محمد (۸۱پ-۸۲ر)؛ ایلچی فرستادن قره‌یوسف قره‌قویونلو (حک ۷۹۲-۸۲۳ق) نزد شاهرخ و لشکر فرستادن شاهرخ به دشت سهند و گرد سراب و اشغال تبریز و درگذشت قره‌یوسف و جانشینی اسکندر بن قره‌یوسف (حک ۸۲۳-۸۴۱ق) و جنگ او با شاهرخ همراه بلاسیان<sup>۱</sup> و شکست اسکندر و گریختن او (۸۲ر-۸۳پ)؛ بازگشت شاهرخ به تبریز و عزم بازگشت به خراسان و هرات از راه عراق و ری (۸۳پ-۸۴ر)؛ اشاره به پنج پسر شاهرخ و جایگاه حکومت آنان، یعنی: الغ بیگ در سمرقند، مسعود میرزا در کابل، میرزا ابراهیم در شیراز، جوکی در قندهار و بایسنغر در هرات نزد پدرش و اشاره به نام مادر وی گوهرشاد<sup>۲</sup> (۸۴ر-۸۴پ)؛ نبرد دوباره شاهرخ با اسکندر قره‌قویونلو و پیام تهدید فرستادن اسکندر برای خلیل شروانشاه مبنی بر فرستادن تغار و آذوقه برای لشکرش و ایلچی فرستادن خلیل نزد شاهرخ و شرح ماجرا با او و طلب یاری کردن و لشکر کشیدن شاهرخ همراه با بایسنغر و جوکی به تبریز از راه سهند و صف آراستن اسکندر قره‌قویونلو و برادرش جهانشاه در برابر شاهرخ و شکست خوردن اسکندر و گریختن به سوی ارزروم و رسیدن به ییلاق سیواس و تعقیب ایشان توسط جوکی و بازگشتن او سوی تبریز و محاصره حصار النجه که پسر و زن اسکندر در آن بودند و تسلیم کردن اسبها و گنجینه اسکندر توسط آنان به شاهرخ برای امان یافتن؛ بر تخت نشاندن یکی از فرزندان قرايوسف به نام سعید در تبریز توسط شاهرخ و بازگشتن از تبریز سوی هرات و لشکر کشیدن اسکندر پس از یک ماه به تبریز و تهدید کردن اسکندر زن و فرزندش را به دلیل تسلیم کردن گنج و اسبان به شاهرخ و ترسیدن آنان از اسکندر و کشتن او شبانه از بیم تنبیه؛ بر تخت نشستن جهانشاه (حک ۸۳۷-۸۷۲ق) به فرمان شاهرخ و دست‌نشانده تیموریان شدن (۸۴پ-۸۹پ)؛ درگذشت بایسنغر و جانشینی

۱. در نسخه با تشدید و چنین است: «سر صد هزار است و مردی بزنی از بلاسیان میر میدان رسن» (گ ۸۳ر). در

جای دیگر (گ ۹۸ر) نیز آمده است.

۲. به او در جای دیگر (گ ۹۰پ) نیز اشاره شده است.

فرزندش علاءالدوله (۸۹پ-۹۰پ)؛ پادشاهی میرزا محمد بن بایسنغر در عراق به فرمان شاهرخ و شکست دادن حاجی حسین و اشغال طارم و تصرف اصفهان (۹۰پ-۹۲ر)؛ نامه فرستادن شیرازیان به شاهرخ و خبر دادن اشغال عراق توسط محمد بن بایسنغر و لشکر کشیدن شاهرخ به قصد جلوگیری از قدرت گرفتن محمد بن بایسنغر به سفارش گوهرشاد و نشان دادن علاءالدوله در هرات و لشکر کشیدن همراه با عبداللطیف و بابر و مرگ شاهرخ در شهر ری (۹۲ر-۹۳پ)؛ تصرف کردن خزائن و اسبان شاهرخ توسط بابر و بازگشتن گوهرشاد به هرات (۹۳پ-۹۴ر)؛ آمدن الغیبیگ و عبداللطیف به هرات و جنگ علاءالدوله با آنان و شکست خوردن او و نشستن الغیبیگ بر تخت هرات و بازگشتن به سمرقند و کشته شدن بر دست پسرش عبداللطیف (۹۴ر-۹۴پ)؛ آمدن بابر از مازندران و تسخیر هرات و گریختن علاءالدوله به حصار عماد و آشتی آنان و بر تخت نشستن علاءالدوله (۹۴پ-۹۵ر)؛ پیام تهدید آمیز محمد بن بایسنغر به برادرش بابر بن بایسنغر و جنگ ایشان در بیابان جاجرم و شکست خوردن محمد و گرفتار شدن او و بخشیدگی از جانب برادر و ردّ این بخشش از جانب او و تحویل وی به جلّاد (۹۵ر-۹۷پ)؛ برآمدن سلطان ابوسعید بن محمد بن میرانشاه (۸۵۴-۸۵۳ق) از ترکستان (بدخشان) و پیروز شدن او (۹۸ر-۹۹پ)؛ آمدن ابوسعید به سمرقند و تسلیم شدن شهر و امان دادن سلطان از قتل و غارت (۹۹پ-۱۰۰پ)؛ رفتن جهاننشا بن قره یوسف به خراسان و اشغال هرات همراه پسرش پیربداق و پیک فرستادن از سوی بزرگان شهر نزد ابوسعید گورکانی برای جلب حمایت و فرمان او به لشکر کشی به هرات و گریختن جهاننشا به تبریز و پسرش پیربداق به بغداد (۱۰۰پ-۱۰۱پ)؛ رفتن جهاننشا سوی بغداد به بهانه شکار و آگاه شدن پیربداق از اینکه پدرش برای جنگ به آن سوی آمده و انکار جهاننشا و فریب خوردن پیربداق و گشودن درهای شهر<sup>۱</sup> و کشته شدن پیربداق بر دست برادرش و بازگشتن جهاننشا به تبریز (۱۰۱پ-۱۰۲پ)؛ رفتن جهاننشا به جنگ حسن بیک (اوزون حسن) آق قویونلو و قصد تسخیر حصن کیف و آمدن اوزون حسن با لشکر بر سر آنان و شکست خوردن جهاننشا و اسیر شدن فرزندش یوسف و گریختن جهاننشا و گرفتار شدن و بریده شدن سر او و آمدن

۱. این موارد با متون تاریخی تفاوت‌هایی دارد.

اوزون حسن به تبریز و تختِ عراق (۱۰۲ پ-۱۰۵ ر)؛ ایلچی فرستادن اوزون حسن نزد سلطان ابوسعید و اظهار انقیاد کردن و پاسخ ابوسعید مبنی بر آنکه تبریز و عراق در محدوده حکومت اوست و اوزون حسن باید از آنجا برخیزد (۱۰۵ ر-۱۰۵ پ)؛ لشکر کشیدن سلطان ابوسعید به تبریز به قصد جنگ با اوزون حسن و اظهار انقیاد اوزون حسن و نپذیرفتن ابوسعید؛ ناچار شدن اوزون حسن به جنگ و حمله بردن وی و اسیر کردن چهل زن از حرم ابوسعید و کشته شدن ابوسعید (۱۰۵ پ-۱۰۸ ر).

چنانکه اشاره شد، یکی از مهم‌ترین بخش‌های خنکارنامه شامل مطالبی است درباره مشعشعیان. این رویدادها در خنکارنامه در دنباله مطالب پیش گفته آمده که تفصیل آن بدین قرار است:

ظهور مشعشع از حله و پادشاهی جزایر و اشاره به استاد او احمد بن فهد<sup>۱</sup> حلی (۷۵۷-۸۴۱ ق). در همین قسمت، از استفاده سید محمد بن فلاح از کتاب استادش ابن فهد در جفر سخن رفته است. در متن ما آمده که ابن فهد هنگام مرگ خواست تا کتاب جفر او را در آب فرات بیندازند اما مشعشع آن را نگاه داشت و از آن استفاده کرده و ادعای مهدویت کرد (۱۰۸ ر-۱۰۹ ر)؛ ایلچی فرستادن پادشاه بصره، یحیی، نزد مشعشع و تهنیت او به پادشاهی و در قبال آن، رفتن مشعشع و فرزندش سلطان علی همراه سی هزار تن به بصره برای جنگ با یحیی؛ صف آراستن یحیی همراه با ده هزار تن از لشکریانش در برابر مشعشعیان و شکست خوردن یحیی و فتح بصره (۱۰۹ ر-۱۱۰ پ)؛ رسیدن کاروان حاجیان به صحرای دشتِ نجف و جسر بستن بر آب فرات و از راه رسیدن سلطان علی همراه با پنجاه هزار لشکری و گریختن کاروانیان به شهر نجف و حصار گرفتن شهر و کندن دروازه‌ها و کشتن حاجیان؛ گشودن درهای حرم توسط دو تن از اعیان سادات حرم به نام سید عزالدین<sup>۲</sup> و سید شرف‌الدین از روی ناچاری و غارت شدن خزاین حرم توسط سلطان علی و

۱. نسخه در دو جا: «ابل فهد».

۲. در کتاب کلام المهدی نامه‌ای خطاب به سید عزالدین (نسخه ۱۰۲۲۲ کتابخانه مجلس، گگ ۳۰۷-۳۱۰ ر) و نامه‌ای دیگر خطاب به سید عزالدین و شیخ حسن درج شده است (نسخه ۱۰۲۲۲ کتابخانه مجلس، گگ ۳۱۱-۳۱۴ ر).

گریختن از آن شهر پس از سه روز (۱۱۰پ-۱۱۱پ)؛ برگشتن سلطان علی از نجف و مشورت کردن با بوالشکم (نسخه: بل شکم) - سرلشکر مشعشعیان - برای جنگ با ملک‌زاد گردان ابراهیم و فرستادن ابراهیم، پسر وزیر خود محمد نظام را برای کشتن سلطان علی و تیر اندازی محمد نظام به سلطان علی و هدف قرار دادن ران او و بازگشتن نزد ابراهیم با این گمان که سلطان علی را کشته است<sup>۱</sup>؛ مداوای سلطان علی و قصد او به انتقام گرفتن از گردان (۱۱۱پ-۱۱۳ار)؛ نامه نوشتن ابراهیم به عراق نزد پیربوداق بن جهان‌شاه قراقویونلو مبنی بر اینکه سلطان علی ناتوان در بستر افتاده و فرصت برای برانداختن مشعشعیان مهیا است و لشکر فرستادن پیربوداق و جانشین کردن سلطان علی برادرش شهزاده محسن را و ساخته شدن برای جنگ همراه با بوالشکم با ده‌هزار لشکری (۱۱۳ار-۱۱۴ار)؛ شکست خوردن شهزاده محسن و اسارت بوالشکم و کشته شدن سلطان علی (۱۱۴پ-۱۱۵پ)؛ رفتن الوند [ابن اسکندر بن قرايوسف] از پیش جهان‌شاه<sup>۲</sup> به جانب هرمز (۱۱۵پ-۱۱۶پ)؛ ترجیح جهان‌شاه بر اینکه الوند از او دور باشد؛ لشکر کشیدن الوند به سوی هرمز و گسیل کردن ترانشاه (توران‌شاه) پادشاه هرمز، اعیان درگاهش را برای پرسش از دلیل لشکرکشی الوند بدان صوب و پاسخ الوند که ظاهراً تند بوده و مشورت تورانشاه با وزیرش طیفور درباره الوند و پاسخ او مبنی بر آنکه بهتر است پیشکش‌هایی برای الوند فرستاده شود (۱۱۶پ-۱۱۸ار)؛ راهی شدن الوند به سمت جزایر و محدوده حکومت مشعشعیان و فرستادن ده‌هزار نفر همراه سلطان علی<sup>۳</sup> به پیشواز و تعظیم الوند و نشستن الوند و سلطان علی در بارگاه و گفتگو و انس گرفتن آن‌ها با یکدیگر (۱۱۸ار-۱۲۱ار)؛ بیرون رفتن الوند و لشکریانش از جزایر پس از

۱. کسروی می‌نویسد که پیربوداق تیراندازانی را برای کشتن سلطان علی فرستاد و این در سال ۸۶۱ق بوده است (کسروی، ۱۳۳۰: ۲۱-۲۲). جزایری اشاره‌ای نکرده که تیراندازان از سوی چه کسی فرستاده شده بودند و فقط نوشته که هنگام غسل سلطان علی در کنار رودخانه بهبهان او را با تیر هلاک کردند (جزایری، ۱۳۹۶: ۱۵).

۲. مطابق این بیت، جهان‌شاه عموی الوند بوده: «جهان‌شاه عمش بگفتا دریغ | از آن لشکری کو درآرد به تیغ» (گ ۱۱۶پ)؛ و لذا نام و نسب او الوند بن اسکندر بن قرايوسف قراقویونلو است. این شخص نباید با الوند بن یوسف بن اوزون‌حسن آق‌قویونلو (حک ۹۰۳-۹۰۸ق در دیاربکر و آذربایجان) اشتباه شود.

۳. در اینجا ظاهراً میرمعالی به رویدادهای پیش از مرگ سلطان علی بازگشته است؛ زیرا در صفحات پیشین به مرگ سلطان علی در جنگ با پیربوداق اشاره کرده است.



چهار ماه سکونت گزیدن در آنجا (۱۲۱-۱۲۲ر)؛ رفتن بوالشکم به نبرد الوند ظاهراً بر خلاف میل سلطان علی و شکست خوردن از الوند و امان خواستن و بخشیده شدن (۱۲۲-۱۲۳پ)؛ ملامت کردن سلطان علی بوالشکم را (۱۲۳پ-۱۲۵ر)؛ رفتن الوند از جزایر به سوی کرمان و محاصره قلعه سیرجان و جسر بستن بر خندق قلعه و گشودن آن (۱۲۵-۱۲۶ر)؛ نمایان شدن لشکر محمد شکر - وزیر پیربداد قراقویونلو - و به میدان نبرد آمدن الوند و جنگ با علی ماش - یکی از لشکریان پیربداد - و شکست خوردن و اسیر شدن علی ماش و محمد شکر (۱۲۶-۱۲۷پ)؛ لشکر کشیدن الوند بر سر قلعه طبق در صحرای لود (ظ: لوت) و تسلیم شدن قلعه (۱۲۷-۱۲۸پ)؛ لشکر کشیدن پیربداد به کرمان به قصد نبرد با الوند و بازپس گرفتن قلعه سیرجان و آزاد کردن علی ماش و محمد شکر و سپردن قلعه به محمد شکر (۱۲۸-۱۲۹پ)؛ رهسپاری پیربداد به قلعه طبق در جستجوی الوند و نیافتن وی در آنجا و فرستادن امیر پروانه با پنج هزار سوار در پی الوند به صحرای لوط (لوت) و یافتن الوند نزدیک یک چشمه سار و درگرفتن نبرد و رسیدن پیربداد و شکست دادن و کشتن الوند (۱۲۹-۱۳۱ر)؛ فرستادن شاه لخصاً<sup>۲</sup> (لحسا) موسوم به اجود بن شهریار، شخصی به نام زینل زرین قبا را به ایلچی گری نزد تورانشاه با این مضمون که خراج قدیف (قطیف) را به اجود تسلیم کنند و رسیدن ایلچی و همراهان به هرمز و پذیرایی تورانشاه و وزیرش طیفور از فرستادگان (۱۳۱-۱۳۲ر)؛ گفتگوی زینل زرین قبا با تورانشاه و مخالفت او با ارسال خراج قطیف و در نهایت، پذیرفتن ارسال سالیانه صد هزار درهم/دینار از مال قطیف و بخشیدن به زینل، آنچه ملاحان در آن زمان از دریای آن منطقه بیرون آورده بودند (۱۳۲-۱۳۳پ)؛ گفتگوی زینل زرین قبا با تورانشاه و بازگرداندن او به سوی لحسا (۱۳۴-۱۳۵ر)؛ بازگشتن زینل به لحسا و شرح دادن ماجرابی که میان آنها رفته بود به اجود و مرگ اجود بن شهریار و سپردن پادشاهی لحسا بعد از وی به زینل زرین قبا (۱۳۵-۱۳۷پ).

۱. در جای دیگر (۱۲۹پ) به صورت «لوط» آورده است.

۲. در همان جا (۱۳۱پ) به نام بحرین هم اشاره شده است: «از قدیفم گر نمی آید سلام | تخت بحرینت بجنابم تمام» که در اینجا «قدیف» ضبط میرمعالی از «قطیف» است.

میرمعالی پس از این بخش به گزارش سفرش از طوس تا روم پرداخته که جزئیات آن را هنگام اشاره به شرح احوال او یاد کردیم. متن خنگارنامه با همان شرح سفر میرمعالی و رسیدنش به روم پایان می‌یابد.

### اطلاعات مندرج در افزوده‌های پایان نسخه

در نسخه موجود خنگارنامه پس از پایان متن، به برخی رویدادهای تاریخی اشاره شده است. چون این موارد، پس از متن آورده شده، قاعدتاً جزو آن نیست، اما تکمله‌ای بر رویدادهای تاریخی مربوط به حکومت عثمانی در آن دوره است و لذا اطلاعات این بخش‌ها را در دنباله یاد می‌کنیم:

«مصاف سلطان مصطفی ابن خونکارخان و مسخر کردن یوسف در زمین یونان» که ظاهراً مرتبط با جنگ عثمانیان با آق‌قویونلوها بر لب آب فرات و دستگیری یوسف بن اوزون‌حسن است که در خنگارنامه (گگ ۲۷-پ ۳۹-پ و ۵۳-ر ۵۶) از آن یاد و در این بخش پایانی نیز به آن اشاره شده است. از این بخش می‌توان دانست که در آن نبرد، مصطفی بن محمدخان به اذن پدر با زینل بن اوزون‌حسن رویاروی شده است و محمد فاتح پس از این نبرد به قسطنطنیه بازگشته و سلطان مصطفی را راهی روم کرده است (۱۶۸-پ ۱۷۰-ر)؛ بیماری شهزاده مصطفی در روم در سال ۸۸۸ق<sup>۱</sup> و اینکه در غربت از پدر التماس داشت که داد او را از محمود خاص (محمودپاشا) بگیرد<sup>۲</sup> (۱۷۰-ر ۱۷۱-ر)؛ آمدن ایلچی از یونان زمین و آوردن خبر مرگ شهزاده مصطفی و رساندن خبر توسط وزیران محمد فاتح به او (۱۷۱-ر ۱۷۲-پ)؛ آگاهی یافتن محمودپاشا از مرگ شهزاده مصطفی در حالی که از وزارت معزول شده بود و نگرانی محمودپاشا از ظن محمد فاتح به او به دلیل عداوت پیشین محمودپاشا با شهزاده مصطفی و عزم سفر به قسطنطنیه و بار یافتن نزد محمد فاتح تا

۱. این تاریخ با رویداد یادشده در متن سازگاری ندارد زیرا مرگ شهزاده مصطفی را پس از درگذشت پدرش (۸۸۶ق) نشان می‌دهد. احتمالاً در اینجا سال ۸۷۸ق درست است.

۲. این ابیات خنگارنامه با اطلاعات منابعی که محمودپاشا را در مرگ مشکوک شهزاده مصطفی دخیل می‌دانند، همخوانی دارد.

بدگمانی را از میان ببرد (۱۷۲پ-۱۷۴پ)؛ گفتگوی محمودپاشا با محمد فاتح و به بند کشیدن او و پنجاه روز در حصار ماندن و نامه نوشتن به فاتح به عذرخواهی و از بند بیرون آوردن او و گفتگوی فاتح با محمودپاشا و مرگ [؟] او در هنگام گفتگو که میرمعالی تاریخ این رویداد را در سال ۸۷۹ ق ضبط کرده است<sup>۱</sup> (۱۷۴پ-۱۷۷ر)؛ رهسپاری الچی سلطان مصر نزد محمد فاتح به تعزیت و دیدار با شهزاده بایزید در راه و رفتن به قسطنطنیه و پذیرایی باشکوه از او و هم‌زمان با آن، آمدن الچی اوزون‌حسن و بی‌التفاتی به او (۱۷۷ر-۱۸۱)؛ آمدن الچی مصر به درگاه محمد فاتح و بوسیدن دست او و تسلیم کردن تسلیت‌نامه سلطان مصر و خلعت یافتن از محمد فاتح و یک ماه گذراندن در قسطنطنیه (۱۸۱پ-۱۸۳ر)؛ ابیاتی در عرض احوال میرمعالی به محمد فاتح (۱۸۳ر-۱۸۳پ).

آنچه یاد شد شامل اطلاعات اصلی مندرج در منظومه خنگارنامه و افزوده‌های آن است. لازم است در پایان به این نکته اشاره کنیم که برخی اطلاعات منحصر به فرد متن و اشاراتی چون یادکرد حاکمان محلی، ظاهراً حاصل نزدیک بودن زمانی و مکانی میرمعالی به رویدادها و مناطق است. برای نمونه، اشاره او به ملک‌زاد کُرد ابراهیم و آگاهی از چگونگی رویارویی او با مشعشعیان، ظاهراً بی‌ارتباط با سفرهای میرمعالی نیست، زیرا چنانکه اشاره شد، او در این سفر، از راه کردستان به بغداد رفته و سپس همراه با کاروانی که از کردستان رسیده بود، راهی سفر شام شده است. بنابراین می‌توانسته رویدادها را در منطقه دیده یا شرح آنها را از کاروانیان شنیده باشد. دیدار او با حاکمان و بزرگان شهرهایی که در سفرش از آنها دیدار کرده نیز از همین مقوله است. به هر حال امیدواریم این متن توسط فردی مسلط بر متون<sup>۲</sup>، تصحیح شده و در اختیار پژوهشگران قرار گیرد.

۱. در این بیت: «هشصد و هفتاد و نه در سال و ماه | این بیان واقع شد از امر اله» (۱۷۷ر).

۲. چون نسخه اثر منحصر به فرد است و متن نیز مشکلات ویژه خود را دارد، قطعاً فردی مجرب باید آن را بر عهده بگیرد. ناشر هم باید در این زمینه دید حرفه‌ای داشته باشد، زیرا ساختار متن به گونه‌ای است که شاید هر ناشری به اهمیت انتشار آن پی نبرد.

## منابع

- اصفهانیان، داود (۱۳۵۱خ). «نسخ خطی تاریخی به زبان فارسی در کتابخانه توپ‌قاپوسرای استانبول: قسمت دوم». بررسی‌های تاریخی، س ۷، ش ۶، پیاپی ۴۳ [بهمن - اسفند]: ۲۹۱-۳۰۸.
- بازن، م (۱۳۸۳خ). «توقات». دانشنامه جهان اسلام. تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی: ۵۶۸/۸-۵۷۰.
- جزایری، نورالدین محمد بن نعمت‌الله [مترجم] (۱۳۹۶خ). الرحلة المکیّة: تاریخ سیاسی و اجتماعی مشعشعیان، متن عربی از سید علی بن عبدالله مشعشعی. به کوشش عارف نصر. تهران: میراث مکتوب.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۸۴خ). احسن التّواریخ. به کوشش عبدالحسین نوانی. تهران، انتشارات اساطیر.
- ریاحی، محمّدامین (۱۳۶۹خ). زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی. تهران: نشر پاژنگ.
- سخاوی، شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن (۱۴۱۲/۱۹۹۲م). الصّوّء اللامع لاهل القرن التّاسع. بیروت: دار الجیل.
- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۸۳خ). مطلع سعدین و مجمع بحرین (ج دوم، دفتر اول: ۸۰۷-۸۵۰ق). به کوشش عبدالحسین نوانی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شمعی، محمّد ملا بن محمّد ممش الرّومی المرعشی (۱۲۶۷ق). اثمار الحدائق [فی اسماء الملوک و الوزراء و المشایخ و القابودانان]. [استانبول]: تقویم‌خانه عامره.
- شوشتری، قاضی نورالله بن شریف‌الدین الحسینی (۱۳۵۴خ). مجالس المؤمنین (ج ۲). تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- طهرانی، الشّیخ آقابزرگ (۱۴۰۳/۱۹۸۳م). الذریعة الی تصانیف الشّیعة. بیروت: دار الاضواء.
- غیاث، عبدالله بن فتح‌الله البغدادی (۱۹۷۵م). التّاریخ الغیاثی (الفصل الخامس: من سنة ۶۵۶-۸۹۱/۱۲۵۸-۱۴۸۶م). تحقیق طارق نافع الحمدانی. بغداد: مطبعة اسعد.
- قره‌بلوط، علی الرضا و أحمد طوران (بی‌تا). معجم التّاریخ التّراث الاسلامی فی مکتبات العالم. قیصری: دار العقبة.

- کسروی، احمد (۱۳۳۰خ). تاریخ پانصدساله خوزستان. تهران: گوتنبرگ.
- نیمدهی، عبدالکریم (۱۳۹۴خ). کنز المعانی (منشآت نیمدهی). به کوشش محمدرضا نصیری و محمداقبر وثوقی. تهران: نشر آثار.
- Karatay, Fehmi Ethem (1961). *Topkapı sarayı müzesi kütüphanesi Farsça yazmalar kataloğu*, İstanbul, Topkapı Sarayı Müzesi.

